

مقاله پژوهشی: نقش رشد طبقه متوسط جامعه در تغییر گفتمان غالب جامعه ایران

از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ (با تأکید بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف)

[20.1001.1.24234621.1400.11.43.1.8](https://doi.org/10.24234/20.1001.1.24234621.1400.11.43.1.8)

محسن ازک^۱، سیامک بهرامی^۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۱۰

چکیده

امروزه در جنگ‌های شناختی تلاش می‌شود با مهندسی تحولات اجتماعی، از طریق تغییر و جابه‌جایی انگاره‌های ذهنی افراد جامعه، با تغییر هژمونی گفتمانی، مسیر جوامع را به سمت هدفی مشخص تغییر داده یا از پیگیری اهدافی خاص منصرف و منحرف نمود. مسئله مهمی که مصادیق آن در تحولات اجتماعی ایران معاصر به‌خوبی نمایان است؛ از این رو در این مقاله تلاش گردید رشد طبقه متوسط جامعه ایران - به‌عنوان یکی از ابعاد تحولات اجتماعی - در بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. پژوهش حاضر از نظر هدف در نوع تحقیقات کاربردی و از نظر روش در دسته تحقیقات تاریخی قرار دارد که با رویکرد کیفی با روش تحلیل گفتمان داده‌های جمع‌آوری‌شده به روش اسنادی (کتابخانه‌ای) و ابزار فیش‌برداری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

بر اساس نتایج حاصله، ارتقای سطح بهداشت، سواد، رفاه، تعامل با سایر کشورها و ... در ایران باعث رشد طبقه متوسط گردیده که این امر منجر به کارآمدی، عقل‌گرایی، تحصیل‌گرایی، نوگرایی، دموکراسی‌خواهی و عدم تعلق نسبی به سطوح عالی جامعه و به دنبال آن تغییر گفتمان غالب در جامعه و تزلزل گفتمان حاکمیت و درنهایت سقوط نظام حاکم شد.

این تجربه چراغ راهی برای عبرت حاکمان در راستای اهمیت بخشیدن به انگاره‌های گفتمانی جامعه بوده و زیرساختی بدیع برای طراحان جنگ‌های شناختی در تمام برهه‌های تاریخی محسوب خواهد شد.

کلید واژه‌ها: گفتمان، لاکلاو و موف، طبقه متوسط، تحولات اجتماعی، جنگ‌شناختی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، نویسنده مسئول @gmail.com

مقدمه

جوامع بشری در طول تاریخ به طور دائم مورد مطالعه اندیشمندان و محققان مختلف بوده است. با بررسی آثار متفکران اجتماعی، از فیلسوفان و حکمای اعصار گذشته گرفته تا جامعه‌شناسان عصر مدرن، می‌توان دریافت نظریه‌های متعددی در باب واقعیات و تحولات اجتماعی پرورده شده و همواره یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های متفکران علوم اجتماعی، ترسیم چهارچوبی برای تحلیل صحیح تحولات اجتماعی و تبیین و تشریح افعال و کردار انسان‌ها در جامعه بوده است. موضوعی که «یرواند آبراهامیان» در کتاب «مردم در سیاست ایران» آن را چنین مطرح می‌نماید: «اگرچه جمعیت‌ها در همه اعصار ایران مهم بوده‌اند، اما تاریخ‌نگارها، جامعه‌شناس‌ها و متخصصان علوم سیاسی، همگی توجه اندکی به آن‌ها کرده‌اند. تحلیل‌گران موافق همواره آنان را به‌عنوان [مردم] ی ستوده‌اند که برای کشور، آزادی و عدالت مبارزه می‌کنند. تحلیل‌گران ناموافق آن‌ها را جماعت دیوانه مزدور خارجی‌ها خوانده‌اند یا خرابکارهایی متشکل از اوباش، اشرار، اراذل، گداهای حرفه‌ای و تفاله‌های جامعه. روزنامه‌نگاران اروپایی اغلب تصویر هیولاهایی بیگانه‌هراس از آن‌ها به دست داده‌اند که رو به روی سفارتخانه‌های خارجی فحش می‌دهند و آجر پرت می‌کنند و رمان‌نویس‌های شوخ‌طبع هم با توصیفشان به‌سان دارودسته عظیمی دمدمی و مضحک که سیاستمدارها را بالا می‌برند و پایین می‌آورند، تفریح کرده‌اند. برای همه این‌ها جمعیت، چه سزاوار تحسین، چه مستوجب ترس، چه درخور نفرت و چه مایه مزاح، پدیده‌ای انتزاعی بوده نه موضوع مطالعه» (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۱).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود کمتر کسی انسان‌ها و جوامع را منشأ پیشبرد تحولاتی می‌داند که توان تغییر جهان را یافته و سرنوشت جوامع را تغییر دهد. در این بین یکی از نظریه‌هایی که توانسته این نقش را، هم‌وزن اثرگذاری آن در تحولات جوامع ببیند، نظریه تحلیل‌گفتمان لاکلاو و موف است. بر اساس این نظریه، اعمال و کردار فردی و اجتماعی در جامعه، تنها با در نظر گرفتن انگاره‌های گفتمان غالب بر آن جامعه یا فرد، معنا و مفهوم می‌یابند و افعال آنان تحلیل و تفسیر می‌شود. در حقیقت این گفتمان‌ها هستند که سمت و سوی حرکت اجتماع و افراد را تعیین نموده و معنا می‌بخشند و در صورت غفلت از

حقیقت گفتمان غالب، امکان فهم و درک صحیح از علت حوادث و اعمال جامعه و افراد وجود نخواهد داشت؛ بنابراین برای درک صحیح، علل اصلی تحول یا تغییر در مسیر حرکت جوامع، باید تغییر گفتمان غالب در جامعه دیده و تحلیل شود (کسرای و شیرازی، ۱۳۸۷).

با این اوصاف تمام عوامل پراکنده و ناکافی فقط در زمانی مکمل هم قرار گرفته و بروز تحولات عظیم جوامع یا انقلاب‌ها را موجب می‌گردند که موجبات تغییر هژمونی گفتمان غالب جامعه را باعث گردند. در این صورت می‌بایست، نه تحولات اجتماعی به‌تنهایی، بلکه آن تأثیراتی را که تحولات اجتماعی، بر تحکیم یا تضعیف هژمونی گفتمان غالب برجای می‌گذارند یا موجبات هژمونیک شدن یا به انزوا رفتن گفتمان رقیب می‌شوند را مورد مطالعه و ارزیابی قرار داد. در حقیقت انگاره‌های گفتمان‌های غالب در جامعه، نقش تعیین‌کننده‌ای در تمایل آن‌ها برای نیل به هدف یا اهدافی شده و نتیجه مطلوب را تعریف و تبیین می‌نمایند و تا زمانی که گفتمانی از جانب افراد جامعه مورد قبول واقع نشود، امکان هژمونی شدن آن مهیا نشده و عدم هژمون شدن گفتمان باعث به حاشیه رفتن آن و طرفدارانش خواهد شد. به بیان دیگر، این جامعه است که نخبگان مطلوب خود را پذیرفته یا افراد را به دایره نخبگی راه نمی‌دهد.

در جنگ‌های شناختی از عوامل مختلفی برای تغییر باورها، اعتقادات و مبانی ذهنی جوامع هدف استفاده می‌شود تا جوامع در بزنگاه‌های تاریخی آن‌چنان عمل کنند که طراحان این جنگ‌ها خواهان آن هستند. هدف از اقدامات شناختی تأثیر بر انگاره‌های گفتمانی و اصول هژمونیک گفتمان غالب است تا جامعه در مقاطع تاریخی حساس مسیری مطابق با نیات آنان را برگزیند. اقدامی که از آن تحت عنوان مهندسی جوامع نیز یاد می‌کنند؛ بنابراین می‌توان با مهندسی تحولات اجتماعی، از طریق تغییر و جابه‌جایی حالت هژمونی گفتمانی، مسیر جوامع را به سمت هدفی مشخص تغییر داده یا از پیگیری اهدافی خاص منحرف نمود.

برای فهم بیشتر موضوع در دنیای واقع، در این نوشتار تحولات جامعه ایران در بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. مقطعی از تاریخ اجتماعی کشور ایران که تحولات شگرفی در آن اتفاق افتاده و به‌واسطه این تحولات، گفتمان غالب

پیشین به انزوا کشیده شد و گفتمان انقلاب اسلامی جایگزین آن گردید. در این بین با توجه به گسترده و متنوع بودن تحولات اجتماعی در این مقطع تاریخی، تنها به رشد طبقه متوسط امروزی و تأثیر آن، با توجه به سه مؤلفه حوزه گفتمانی، عینیت گفتمانی و دسترسی گفتمانی در چهارچوب نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف پرداخته شده است.

هدف از این نوشتار تبیین این موضوع است که چگونه تحولات اجتماعی باعث تغییر گفتمان‌های غالب در جامعه و متعاقب آن تغییر رویکردهای غالب جامعه خواهد شد. برای تبیین این امر به مورد و نمونه طبقه متوسط در مقطع زمانی مورد نظر پرداخته‌ایم.

پیشینه‌شناسی و مبانی نظری تحقیق

- پیشینه‌شناسی

محققان بسیاری پیرامون موضوعات مختلف طبقه متوسط اعم از تحولات در داخل این طبقه یا تحولاتی را که این طبقه باعث می‌گردد، اندیشیده و آثار بسیاری را به زیور طبع آراسته‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

دکتر جعفر هزار جریبی و دکتر رضا صفری شالی در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط (با تأکید بر طبقه متوسط جدید ایران)» با مد نظر قرار دادن نظریات ماکس وبر و آنتونی گیدنز به تحلیل طبقه متوسط پرداخته‌اند. در این مقاله از نظرات این دو صاحب‌نظر از منظر سه ملاک ثروت، منزلت و قدرت (موقعیت اقتصادی، اجتماعی در کنار توانمندی و تخصص) برای تمیز دادن طبقات و اقشار اجتماعی استفاده شده و از آنجایی که به‌طور عمده طبقه متوسط (جدید) را گروه بوروکرات‌ها تشکیل می‌دهند، هرچند بعضی از این افراد از لحاظ اقتصادی و درآمدی ضعیف هستند، در مجموع، این افراد به‌واسطه برخورداری از سطح بالای تحصیلات و تخصص، در طبقه متوسط قرار می‌گیرند (هزار جریبی و صفری شالی، ۱۳۸۹).

طبقه متوسط جدید و بی‌ثباتی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) عنوان مقاله‌ای است که به‌طور مشترک توسط محمد شفیع‌فر و همکاران تقریر گردیده است. رویارویی ایرانیان در سال‌های آغازین قرن نوزدهم میلادی با دنیای غرب و مولود مشخص و برجسته آن که

تجدد خوانده می‌شد، سبب‌ساز ظهور و بروز جریانی شد که با عنوان نوسازی شناخته می‌شود. اگرچه در ابتدا آشنایی ایرانیان با پدیده نوسازی در قالب رویه‌های نظامی و تکنیکی بود، اما به تدریج، این جریان به سایر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز کشیده شد و زمینه را برای تولد گروه جدید در ساختار قشریندی اجتماعی ایران فراهم ساخت که بعدها طبقه متوسط جدید خوانده شدند. فرضیه بنیادین در این نوشتار خطای راهبردی محمدرضا پهلوی و دستگاه سیاست‌سازی و در گسترش کمی طبقه متوسط و عدم پاسخگویی به تقاضاهای کیفی و اساسی آنان استوار است (شفیعی‌فر و همکاران، ۱۳۹۳).

در مقاله‌ای دیگر با عنوان بازشناسی طبقه متوسط جهانی (با توجه به طبقه متوسط آسیایی) نوشته خانم طاهره صادقی و سجاد کاوه به موضوع افزایش شمار خانوارهای طبقه متوسط مصرف‌گرا در کشورهای در حال توسعه، خاصه ناحیه آسیا، رشد بنگاه‌های آسیایی که عرضه‌کننده کالاهای مصرفی غیرضروری و بازاری‌اند و مفهوم پرمطراق «طبقه متوسط نوین آسیایی» به جای «طبقه متوسط جهانی» مورد توجه قرار گرفته و بدنه وسیعی از تحقیقات و ادبیات را به خود اختصاص داده است (قادری، کاوه، ۱۳۹۵).

«طبقه متوسط جدید، تفاوت (گسست) نسلی و بایسته‌های سیاست‌گذاری رسانه» نیز عنوان مقاله آقای وحید یامین‌پور بوده که با بررسی نسبت طبقه متوسط، به‌ویژه نسل‌های متأخر آن با انواع رسانه‌های نوین به بازشناسی ویژگی‌های فرهنگی و سیاسی طبقه متوسط جدید در ایران پرداخته است. وی در این مقاله به سیاست‌گذاران رسانه‌ای کشور این امکان را می‌دهد تا با در دست داشتن تصویر واقع‌بینانه‌ای از وضعیت نگرشی و ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی ایران در برنامه‌ریزی برای تأمین برنامه‌ها یا تولید محتوا اقدام نمایند (یامین‌پور، ۱۳۹۰).

دکتر حسین مسعودنیا و نجات محمدی‌فر در مقاله‌ای تحت عنوان «طبقه متوسط جدید در ایران؛ تهدید یا فرصت» این طبقه را از دید اندیشمندان، زمینه‌ساز شکل‌گیری جوامع نو و یکی از عناصر و پیش‌نیازهای بنیادی جامعه دمکراتیک دانسته و از این رو وابستگان به طبقه متوسط جدید را طلایه‌داران دموکراسی و پیشگامان توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع معرفی نموده‌اند. پرسش اساسی این تحقیق این است آیا طبقه متوسط

جدید در ایران برای جامعه یک تهدید است یا یک فرصت؟ در پاسخ چنین نتیجه‌گیری شده است که طبقه متوسط جدید می‌تواند ظرفیت‌های مثبت یا منفی داشته و از همین رو می‌تواند منشأ آثار خوب یا زیان‌بار برای جامعه باشد. از این دیدگاه، طبقه متوسط جدید هم فرصت و هم تهدیدی برای جامعه تلقی شده و چگونگی ذهنیت حکومتگران و دولتمردان نسبت به اعضای این طبقه و به دنبال آن کارکرد کنشگران این طبقه، عامل اصلی فرصت یا تهدید شمرده شدن طبقه متوسط جدید برای دولت است (مسعودنیا، محمدی‌فر، ۱۳۹۰).

نویسندگان این مقالات ضمن تعریف و تبیین ابعاد و ویژگی‌های طبقه متوسط سعی نمودند تأثیر این طبقه را در تحولات گوناگون جوامع مختلف مورد ارزیابی و بررسی قرار دهند، ولی در نوشتار پیش رو سعی شده است، طبقه متوسط سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ایران از منظر تحلیل گفتمان لاکلاو و موف و برخی مؤلفه‌های مرتبط با این نظریه (حوزه گفتمانی، عینیت گفتمانی و دسترسی گفتمانی) و تأثیر آن بر تغییر گفتمان غالب و هژمون شدن گفتمان انقلابیون مورد تحلیل قرار گیرد. به عبارتی دیگر در این نوشتار به تحولات در طبقه متوسط از دیدگاه تأثیر آن‌ها بر تغییر انگاره‌های ذهنی افراد جامعه در راستای تغییر گفتمان غالب نگرسته و بررسی تفاوت‌های گفتمانی حاکمیت و انقلابیون، موضوع مستقیم بحث قرار نگرفته است.

- مبانی نظری

نظریه‌های اجتماعی

آثار متفکران اجتماعی، از فیلسوفان و حکمای اعصار گذشته گرفته تا جامعه‌شناسان عصر مدرن، در یک دسته‌بندی کلی در دو گروه جای می‌گیرند: نظریه‌هایی که به توصیف و تبیین اجتماعی بسنده می‌کنند و هیچ نقدی را بر شرایط اجتماعی تحت بررسی وارد نمی‌کنند و به دنبال ارائه طرحی بدیل برای جامعه نیستند. هدف آن‌ها شناخت جهان اجتماع است، بدان نحوی که وجود دارد - خواه به‌عنوان واقعیتی ابژکتیو یا سوژکتیو- در مقابل نظریه‌هایی قرار می‌گیرند که از توصیف و تبیین جامعه، آن‌طور که هست، فراتر می‌روند و به دنبال نقد و نفی شرایط اجتماعی تحت بررسی و ارائه طرحی بدیل و مطلوب

برای آن هستند و خصلتی تجویزی یا هنجارین می‌یابند (محدثی، ۱۳۹۰). از سوی دیگر برخی از متفکران و اندیشمندان علوم اجتماعی تغییرات اجتماعی را تغییراتی خطی به معنای عبور از مرحله‌ای و رسیدن به مرحله‌ای دیگر تصور نموده و در مقابل، برخی تغییرات اجتماعی را حالتی دوری یا دورانی داده و برای آن مراحل رشد، تکامل و انحطاط را برشمرده‌اند (رضوانی، ۱۳۹۳).

در این خصوص افرادی نظیر آگوست کنت و مارکس روند تغییرات اجتماعی را بر اساس مدل خطی تبیین نموده و حرکت جامعه را بر روی خط مستقیم و عبور از مراحل دانسته‌اند که در نهایت به رشد متعالی دست یافته و به نوعی به یک اتوپیای حتمی منتج می‌شود و تغییرات را گذر از مرحله‌ای و نائل شدن به مرحله‌ای بالاتر قلمداد می‌کنند. در مقابل افرادی نظیر ابن خلدون و پارتو، تغییرات اجتماعی را سیر در محیطی دورانی، شامل رشد، تکامل و انحطاط دانسته که سرنوشت تمامی تمدن‌های بشری را شامل می‌گردد (همان).

البته برخی اندیشمندان علوم اجتماعی تفاوت‌هایی بین تغییرات و تحولات اجتماعی قائل شده‌اند. گینزبرگ عنوان می‌دارد: تحول اجتماعی عبارت از دگرگونی در ساخت اجتماعی؛ به طور مثال در اندازه جامعه، ترکیب یا توازن میان بخش‌های مختلف آن یا نوع سازمان جامعه است. در نهایت، ایشان تحول اجتماعی را تغییر در معانی و ارزش‌هایی که در جامعه یا زیرگروه‌های مهم جامعه وجود دارد، می‌داند. تحولات اجتماعی برآیند مجموعه تغییراتی است که در طول یک دوره در یک یا چند نسل در طیف وسیعی از حوزه زندگی اجتماعی انسان‌ها تحقق می‌پذیرد؛ بنابراین تحولات اجتماعی، مجموعه‌ای از فرایندهاست که در زمان اندک، قابل ملاحظه نیست (همان).

طبقه متوسط جدید

در جهان واقعیت عده‌ای بنابر توان مدیریتی، میزان تخصص یا تحصیلات خود دارای قدرت چانه‌زنی با طبقه سرمایه‌دار و کارفرما هستند؛ یعنی هرچند بر منابع تولیدی سلطه ندارند، اما کارفرمایان یا دولت مجبورند جهت نظارت و کنترل کارگران یا استفاده از تخصص مدیریتی و آموزشی، آن‌ها را در بخشی از سود و ارزش افزوده (برخلاف اعضای

طبقه کارگر) سهم سازند. این اشخاص که دارای یک‌سری دارایی‌های متمایز غیرمالی همچون سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌باشند را «طبقه متوسط جدید» می‌نامند. متخصصان حرفه‌ای مانند پزشکان و مهندسان، استادان دانشگاه، آموزگاران، هنرمندان، وکلا، روشنفکران و دانشجویان، مدیران و کارکنان اجرایی و تخصصی، در این طبقه قرار می‌گیرند (جهانگیری و طاهری، ۱۳۹۷). جامعه‌شناسان در مطالعات خود در رابطه با جوامع مختلف برای طبقه متوسط جدید جامعه اهمیت و اعتبار خاصی قائل هستند که این امر از خصوصیات و نقشی ناشی می‌شود که این طبقه در ایجاد و پیشبرد تحولات مختلف اجتماعی ایفا می‌کند. اندیشمندان برای این طبقه، خصوصیات و ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها به شرح زیر است:

- تحصیلات عالی و تخصص‌های حرفه‌ای؛
- درآمد مالی مناسب؛
- مطالبات ویژه؛
- پایبندی به قانون و مشارکت هدفمند و مسالمت‌آمیز سیاسی؛
- گرایش به ارزش‌ها و فرآورده‌های مدرنیسم.

در اصل پیشرفت جوامع بشری و حرکت آن‌ها به سمت مدرنیزاسیون را باید ناشی از رشد طبقه متوسط قلمداد نموده و رشد طبقه متوسط را باید باعث تغییر کلی مسیر جامعه قلمداد نمود.

تحلیل گفتمان

از جمله مفاهیم پرکاربردی که در شکل دادن به تفکر اجتماعی و سیاسی مغرب زمین نقش به‌سزایی بازی کرد، مفهوم «گفتمان» است. از جمله معادل‌های این واژه «دیسکورس»^۱ در زبان فارسی کلمات گفتار، نطق، خطاب و سخن می‌باشد؛ اما به‌رغم کاربرد زیاد آن توافق چندانی در مورد فضا و سپهر معنایی آن وجود ندارد (اخوان کاظمی، ۱۳۹۰).

نظریه گفتمان بر آن است تا چگونگی پیدایش، بسط و تحول اندیشه‌ها را به‌عنوان یک گفتمان که سازنده معانی و فعالیت‌های سیاسی است، درک و تبیین کند، چراکه بر اساس این نظریه معانی واژه‌ها، اشیاء و فعالیت‌ها در صورتی قابل فهم‌اند که در حوزه گفتمانی خاص قرار گیرند. از این رو درک هر فرایند از جمله فرایند بسط و تحول اندیشه‌ها متوقف بر درک گفتمانی است که آن فرایند درون آن رخ داده است (موسوی، ۱۳۸۴: ۶۵). نظریه گفتمان از علوم «تفسیری»^۱ مانند هرمنوتیک، پدیده‌شناسی، ساختارگرایی و شالوده‌شکنی الهام می‌گیرد. این علوم یا حول تفسیر متن‌های ادبیاتی و فلسفی سازمان یافته‌اند یا حول تحلیل روشی که طی آن موضوعات (ابژه‌ها) و تجارب معنا می‌یابند، شکل گرفته‌اند (اخوان کاظمی، ۱۳۹۰). نقطه شروع گفتمان این است که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌طور کامل مستقر شود، هر گفتمان همواره در کشمکش با سایر گفتمان‌هایی است که واقعیت را به‌گونه‌ای دیگر تعریف می‌کنند و دستورات عمل‌هایی متفاوت برای کنش‌های اجتماعی تدوین می‌کنند (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۸۹).

فوکو گفتمان را این‌گونه تعریف می‌کند؛ در صورتی به مجموعه‌ای از گزاره‌ها گفتمان خواهیم گفت که به یک «فرماسیون»^۲ گفتمانی تعلق داشته باشند. «گفتمان» متشکل از تعداد محدودی از گزاره‌هاست که بتوان گروهی از شرایط لازم را برای وجود آن تعریف کرد. گفتمان در این معنا یک صورت «مثالی»^۳ و بی‌زمان نیست [...] گفتمان از ابتدا تا به انتها تاریخی است. پاره‌ای از تاریخ [...] است که محدودیت‌ها، تقسیم‌بندی‌ها، تحولات و صورت‌های خاص زمانمند خود را تحمیل می‌کند (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۳۵). اگر بخواهیم روشی ترکیبی از گرایش‌های مختلف در تحلیل گفتمان ارائه کنیم، می‌توانیم به‌طور مشخص از پنج گام سخن بگوییم:

- شناسایی فضای تخصص
- تعیین زمان و مکان
- منازعات معنایی و تحولات اجتماعی

- معنا و متن در تحلیل گفتمان

- کشف ارتباط متن و معنا با کردارهای اجتماعی

تحلیل گفتمان با رویکردهای مختلفی توسط متفکران گوناگون مطرح شده است که رویکرد مدنظر این نوشتار تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف به‌عنوان کاربردی‌ترین رویکرد پساساختارگرا در سیاست می‌باشد.

نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف

لاکلاو و موف از جمله نظریه‌پردازان گفتمان هستند که سنت‌های نظری متفاوتی را برای ارائه نظریه‌ای در باب نقش گفتمان در علوم اجتماعی نوین به هم می‌آمیزند. آن‌ها با الهام از نوشته‌های دیرینه‌شناختی فوکو و نقد هژمونی گرامشی و مباحث آلتوسر درباره ایدئولوژی، نظریه‌ای در باب گفتمان به دست داده‌اند که پیامدهای بسیاری برای نظریه اجتماعی و سیاسی به دنبال داشته است ... آن‌ها معتقدند «ساختارهای گفتمانی»^۱ خود برساخته‌های سیاسی و اجتماعی هستند که ابژه‌ها و اعمال متفاوت را به وجود می‌آورند (کلاتری، ۱۳۹۱: ۱۳۵). از منظر لاکلاو و موف گفتمان‌ها پدیده‌هایی رابطه‌ای هستند که هویت آن‌ها به تفاوتشان از دیگر گفتمان‌ها مبتنی است و در نتیجه گفتمان‌ها به همدیگر وابسته هستند و در مورد معانی‌ای که در مفصل‌بندی گفتمان محصور کرده‌اند، آسیب‌پذیرند. این همان چیزی است که لاکلاو و موف «برونیت گفتمانی»^۲ می‌نامند. به این معنی که ضرورت‌های گفتمانی لزوماً از سوی احتمالی بودن معنا همواره تهدید می‌شوند (همان: ۱۳۶).

آنچه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف را از سایر نظریه‌های گفتمان متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است (کسرای و شیرازی، ۱۳۸۷). لاکلاو و موف امر سیاسی را در تعریف مفهوم گفتمان مورد تأکید قرار می‌دهند و نظام روابط اجتماعی را که به مثابه مجموعه مفصل‌بندی‌شده گفتمانی مطرح هستند، برساخته‌های سیاسی می‌دانند که از «روابط ستیزآمیز»^۳ و اعمال قدرت ناشی می‌شوند. در نتیجه امر

1. Discursive Structures
2. Discursive.Exteriority
3. Antagonistic

سیاسی به گونه‌ای رادیکال کل امر اجتماعی، از جمله اعیان و سوژه‌ها را در برمی‌گیرد. گفتمان نظام معانی برساخته‌های قدرت هستند و از این روست که معنای ثابتی ندارد و در فرایند مفصل‌بندی در معرض تجدیدنظر و تغییر هستند (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۳۷). برای کاربرد الگوی تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف در مباحث سیاسی، می‌بایست بر محورهای زیر تمرکز و تأکید کرد:

- شناسایی فضای تخصم و فرایند غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها؛
- عوامل بحران و بی‌قراری در گفتمان‌های مسلط و زمینه‌یابی گفتمان جدید در فرایند روابط هژمونیک؛
- فضای مجازی و آرمان مطلوب گفتمان نوظهور؛
- زمینه ظهور و تفوق گفتمان، معیارهای اعتبار و در دسترس بودن؛
- نقش سوژگی سیاسی و رهبران در پیدایش و عینیت‌یابی گفتمان‌ها؛
- دال مرکزی، مفصل‌بندی و چگونگی هم‌نشینی نشانه‌ها در گفتمان.

باید توجه داشت که نظریه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موف اگرچه اختصاصاً برای تبیین علل بروز انقلاب‌ها ارائه نشده است ولی اذعان می‌دارد هر اتفاقی را تنها باید از منظر گفتمانی نگریسته و تبیین و تحلیل نمود. آن موضوع بسیار حائز اهمیت در خصوص عواملی که تأثیر تام و تمام در بروز انقلاب‌ها برجای می‌گذارد را برابر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف باید در هژمونی گفتمانی جست‌وجو نمود. «هژمونی» به کلیتی غایب و به تلاش‌های پراکنده برای «بازترکیب^۱» و «مفصل‌بندی دوباره‌ای^۲» اشاره دارد که در پی یافتن راهی برای این غیبت اصلی، سبب شده تا مبارزه‌ها معنادار شوند و به نیروهای تاریخی ایجابیتی کامل اعطا گردد (لاکلاو و موف، ۱۳۹۳: ۲۹).

روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر در دسته تحقیقات تاریخی قرار دارد که با رویکرد کیفی و از روش تحلیل گفتمان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. مفهوم گفتمان که در سال‌های اخیر در

عرصه مباحث تحلیلی بسط داده شده، به‌نوعی تحلیل اشاره دارد که تنها معطوف به امور واقع نیست، بلکه به شرایط امکان نیز می‌پردازد. فرض بنیادین هر تحلیل گفتمانی این است که امکان تصور، اندیشه و عمل، به ساختمان شدن حوزه معنی‌داری بستگی دارد که قبل از هر بی‌واسطگی عینی^۱ حضور دارد (لاکلاو، ۱۳۷۷: ۵۳-۴۱).

تحلیل گفتمان گرایشی تحقیقی است و سعی دارد با مطالعه اثرات ظاهری گفتار، ساختار تولید و زمینه وقوع متن یا گفتار یعنی عوامل بیرون از متن (بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و ...) به تحلیلی دست پیدا کند که رابطه بین تشکیل ایدئولوژی و تشکیل گفتار و تأثیرات آن را بر ساختار و کارگزار، آشکار سازد. چراکه در نگاه این رویکرد رابطه تعاملی بین متن^۲ و زمینه^۳ وجود دارد و همچنین رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی بین گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت.

روش تحلیل گفتمان سعی می‌کند چگونگی ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها را به‌مثابه یک گفتمان که سازنده معانی و فعالیت‌های عینی هستند، درک و تحلیل نماید. در نتیجه تحلیل گفتمان، کشف معانی ظاهری و مستتر جریان‌های گفتمانی است که در شکل‌های گوناگون زبانی و فرازبانی آشکار می‌شوند (بشیر، ۱۳۸۵: ۱۴).

این تحقیق از منظر هدف دارای نتایج کاربردی بوده، زیرا از نتیجه آن می‌توان در راستای مهندسی تحولات اجتماعی و درک بهتر تأثیر این تحولات بر تغییر گفتمان غالب جامعه بهره گرفت. داده‌های مورد نیاز در این پژوهش به روش اسنادی (کتابخانه‌ای) با کمک ابزار فیش‌برداری گردآوری شده است. این اسناد شامل برخی مقالات، خاطرات و روزنامه‌ها در رابطه با تحولات بازه زمانی مد نظر (مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷) و تحلیل این وقایع بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موف، صورت گرفته و از این نظریه به‌عنوان رهیافتی در تبیین تحولات اجتماعی و تأثیر این تحولات بر تغییر گفتمان‌ها بهره‌برداری شده است.

1. Factual Immediacy
2. Text
3. Context

با توجه به کیفی بودن روش تحقیق، این مقاله فاقد فرضیه خاصی بوده و برابر نظریه لاکلاو و موف سعی شده است ضمن معنادار نمودن اعمال به واسطه انگاره‌های ذهنی گفتمان غالب، برای یافتن علل اعمال، کردار، تصمیمات، اقبال یا عدم اقبال اجتماعی نسبت به امور مختلف، به گفتمان غالب و مسلط بر اجتماع پرداخته شود. در این پژوهش جامعه آماری دربرگیرنده اسناد و مدارک مرتبط با موضوع تحقیق است که شامل مواردی همچون کتاب‌ها، مقاله‌ها، مجله‌ها و تحقیقات بوده که از نظر زمانی با قلمرو این تحقیق یعنی حکومت پهلوی دوم مطابق دارند. با توجه به اینکه این تحقیق از نوع تحقیقات کیفی است، بنابراین برای سنجش روایی آن از روش تأیید خبرگان استفاده شده است.

یافته‌ها و تجزیه و تحلیل داده‌ها

وضعیت رشد طبقه متوسط جدید ایران در بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷

پهلوی دوم سعی داشت ضمن توسعه طبقه متوسط جدید، با ایجاد تکیه‌گاهی برای خود و افزایش مشروعیت، از توان بیشتری برای مقابله با رقبای خود از جمله طبقه بزرگ مالکان، روحانیون و طبقه متوسط سنتی برخوردار گردد. البته باید اذعان نمود برنامه مدرنیزاسیون مبتنی بر مسیر غربی آن، الزاماً نیاز به تشکیل و گسترش چنین طبقه‌ای داشته و این طبقه می‌توانست حاکمیت را در رسیدن به اهدافش یاری رساند. کاتوزیان در تشریح خود از این وضعیت چنین عنوان می‌دارد: منطق اجتماعی - اقتصادی مشی دولت درباره اقتصاد سیاسی این بود که در راه ایجاد یک طبقه متوسط به‌عنوان پایگاه اجتماعی رژیم بکوشد. این مشی از آنجا که به پیدایش عوامل فرضی توسعه اقتصادی و دموکراسی لیبرالی، هر دو می‌انجامید، با نسخه لیبرالی غربی هماهنگی داشت. هدف واقعی، اما عبارت از این بود که رضایت جامعه شهری تحصیلکرده و نیمه تحصیلکرده برای جلوگیری از پیدایش اپوزیسیون جدی سیاسی تأمین شود؛ در مقابل قدرت بزرگ مالکان، پایگاه قدرت دیگری ایجاد شود، زیرا آن‌ها یا اینکه متحدان شاه محسوب می‌شدند، از لحاظ اقتصادی بیش از آن مستقل و از لحاظ سیاسی بیش از آن قدرتمند بودند که ذات ملوکانه تاب تحملش را داشته باشد (مضافاً که در داخل و خارج از کشور نیز باعث شرمساری رژیم

بودند؛ به آمریکایی‌ها نشان دهد که حمایت مالی و نظامی آن‌ها با جایگزین ساختن عقب‌ماندگی به‌وسیله یخچال‌های وارداتی، ماشین‌های سواری و دراپوین سینماهای وطنی و جز این‌ها در نبرد علیه کمونیسم مؤثر بوده است (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۵۳). در مقطع تاریخی حکومت محمدرضا شاه، به استناد آمارهای منتشرشده، بیشتر رشد جمعیت شهری ایران در میان طبقه متوسط رخ داده است. در حقیقت این برنامه‌های مدرنیزاسیون رژیم موجبات این رشد فزاینده را طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ فراهم نمود که این تغییرات به شرح جدول زیر است:

جدول شماره ۱: وضعیت تغییرات طبقه‌های اجتماعی در دو بازه زمانی ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵

نوع طبقه اجتماعی	وضعیت در سال ۱۳۴۵	وضعیت در سال ۱۳۵۵	توضیحات
طبقه متوسط	۴۹/۴	۶۰	رشد ۱۰/۶ درصدی
طبقه متوسط امروزی	۱۲/۲	۲۱/۹	رشد ۹/۷ درصدی
طبقه متوسط سنتی	۱۰/۲	۹	کاهش ۱/۲ درصدی
جمعیت کارگری	۲۳/۲	۲۴/۵	رشد ۱/۳ درصدی (این طبقه را می‌توان با ملاحظات جزء طبقه متوسط امروزی لحاظ نمود)
جمعیت دانشجویان	با رشد چهار برابری مواجه بوده است		دانشجویان را با توجه به ویژگی‌های سیاسی‌شان می‌توان در طبقه متوسط امروزی جای داد

(گازویوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۵۲ - ۲۵۳)

در حقیقت با وجود اینکه محمدرضا شاه جهت پیشبرد اهدافش نیاز به وجود چنین طبقه‌ای را الزام‌آور می‌دانست، ولی دانسته یا نادانسته نسبت به برخی ملزومات آن بی‌تفاوت بود. البته باید به این موضوع نیز توجه داشت، طبقه متوسط جدید قبل از قبضه کامل قدرت توسط محمدرضا شاه در کشور، توانست در برهه‌ای قدرت را در دست گرفته و جهت نیل به اهداف خود (ایجاد حکومتی مبتنی بر دموکراسی و...) پیش رود، ولی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط شاه و حامیانش این طبقه را از سریر قدرت به پایین کشیده، منزوی یا وابسته به حکومت نمود. در ضمن رشد درآمد نفت این توان را به دولت محمدرضا شاه داد که بتواند از میان جامعه برای خود حامیانی دست و پا کرده و به‌صورت

موقت از بروز تنش در کشور جلوگیری به عمل آورده یا در حقیقت آن را به تأخیر بیندازد و این در حالی بود که افزایش درآمدهای نفتی، از طرفی با خرید حمایت حامیان، باعث افزایش طبقه متوسط جدید گردید و از طرف دیگر، افزایش و گسترش طبقه متوسط جدید باعث رشد بیشتر تمایل شراکت در قدرت و حاکمیت از جانب همین طبقه شد. به این معنا که اگرچه شاه از قبل درآمدهای نفتی توانست جامعه را از نظر طبقاتی (بعد مادی و درآمدی) ارتقاء دهد ولی این ارتقاء باعث ایجاد آن خواسته‌ای شد که شاه به هیچ عنوان قادر به تحمل آن نبود، یعنی «دمکراسی». این تضاد (مدرنیزاسیون فارغ از واگذاری آزادی‌های مدنی) در حقیقت آن تله‌ای بود که محمدرضاشاه نادانسته و شاید با بی‌تفاوتی و غرور کاذب در آن گرفتار گردید. اگرچه رشد طبقه متوسط جدید لازمه حرکت روزافزون و شتابان‌تر به سمت مدرنیزاسیون بود ولی گسترش این طبقه به نیازهایی دامن زد که درست در نقطه مقابل حاکمیت قرار می‌گرفت.

هرگاه وقایع بین سال‌های ۳۲ تا ۵۷ را بر اساس شاخصه‌های نظریه لاکلاو و موف بسنجیم، روشن می‌گردد، تمام تلاش حاکمیت در جهت ارتقای سطح رفاه و پیشرفت کشور که در قالب ابرطرح‌هایی نظیر اصلاحات ارضی پیگیری می‌شد، در حقیقت تیشه به ریشه خود حاکمیت قلمداد شده و موجبات به انزوا رفتن گفتمان حاکمیت و هژمون شدن گفتمان رقیب را فراهم می‌آورد. همین امر باعث گردید طی این سال‌ها گفتمان‌های رقیب قدرتمندتر و از نفوذ بیشتری در جامعه برخوردار شده و توانستند مردم را در مقابل حاکمیت قرار داده و موجبات سرنگونی رژیم پهلوی را موجب گردند. در این خصوص تحولات اجتماعی جامعه ایران با برخی از معیارها و شاخص‌های نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف (حوزه گفتمانی، عینیت گفتمانی و دسترسی گفتمانی) تطبیق داده شده و به تبیین و تشریح سیر تغییر گفتمان غالب در جامعه پرداخته می‌شود:

حوزه گفتمانی

حوزه گفتمانی را می‌توان محفظه‌ای از معانی اضافی و طردشده قلمداد نمود که برای مفصل‌بندی جدید آماده شده‌اند. نظریه گفتمان بر آن است تا چگونگی پیدایش، بسط و

تحول اندیشه‌ها را به‌عنوان یک گفتمان که سازنده معانی و فعالیت‌های سیاسی است، درک و تبیین کند، چراکه بر اساس این نظریه، معانی واژه‌ها، اشیاء و فعالیت‌ها در صورتی قابل فهم‌اند که در حوزه گفتمانی خاص خود قرار گیرند. از این رو درک هر فرایند از جمله فرایند بسط و تحول اندیشه‌ها متوقف بر درک گفتمان است که آن فرایند درون آن رخ داده است (موسوی، ۱۳۸۴: ۶۵). در حوزه گفتمان رژیم پهلوی معانی همچون جامعه مدنی، دموکراسی، آزادی بیان، مشارکت در قدرت، حقوق مدنی و... دال‌های شناوری بودند که در گفتمان حاکمیت مابه‌ازای ملموسی نداشته و این در حالی بود که این مفاهیم از الزامات مدرنیزاسیون تلقی شده و رشد سطح سواد و آگاهی‌های اجتماعی و افزایش مراودات با کشورهای دیگر و آگاهی از کارکرد آنان را در سطح کشور بالا برده بود. ولی به‌رغم تلاش بسیار رژیم پهلوی در حرکت به سمت مدرنیزاسیون کشور، این مفاهیم طرد و منزوی شده بودند. این در حالی بود که گفتمان‌های رقیب، این مفاهیم را مفصل‌بندی نموده و به آن‌ها جایگاهی رفیع و ارزشمند بخشیده بودند.

در این خصوص می‌توان به مصاحبه محمدرضاشاه با خبرنگاران سمج غربی اشاره کرد که با استیصال اظهار می‌داشت: «من بالاخره آن‌قدر به ستوه آمدم که تصمیم گرفتم ما باید دموکراسی را کنار بگذاریم و بر اساس حکم عمل نمایم» (واعظ، ۱۳۸۸). این سخن محمدرضاشاه به‌عنوان سبب گفتمان حاکمیت، به‌واقع حوزه گفتمان رژیم را آن‌گونه نمایان می‌سازد که مقوله‌ای مانند دموکراسی در آن جای نداشته و طرد می‌گردد.

گفتمان اسلام سیاسی در ایران، در مقابل گفتمان غرب‌گرای پهلوی، حول دال مرکزی اسلام شکل گرفته بود. گفتمانی که مذهب را با وام‌گیری از مفاهیم نو احیا کرده و به آن خاصیتی جسورانه و مبارز بخشید. امام خمینی^(ره) در طی سال‌های مبارزه با پهلوی، در سایه تفسیر جدیدی که از اسلام سیاسی ارائه داد، توانست چتری را برپا کند که در ذیل آن، مجموعه‌ای از مفاهیم برگرفته از سنت اسلامی و تجدد را که تا آن زمان شاید نسبتی با هم نداشتند، در سال ۵۷ در گفتمان انقلاب اسلامی گرد آورد (سلطانی، ۱۳۸۴). مفاهیمی از جمله آزادی، دموکراسی و ... که تا پیش از آن در گفتمان حاکمیت برای مطالبه‌گران آن جایی از اعراب نداشت، به‌یک‌باره در گفتمانی که انقلابیون معرفی می‌کردند از جایگاهی

رفیع برخوردار شده و باعث جذب جامعه و به خصوص طبقه متوسط که در اصل یکی از خصوصیات آن طلب آزادی‌های مدنی و دموکراسی است، شد. به همین دلیل است که جامعه واقعیت‌های دست‌نیافتنی خود از قبال گفتمان حاکمیت را در حوزه گفتمانی رقیب تجلی‌یافته تلقی می‌نمود. این امر به‌خوبی بیانگر این واقعیت است که مفاهیم رانده‌شده یا به خدمت گرفته نشده و رهاشده توسط گفتمان حاکمیت این امکان را خواهند یافت که به راحتی توسط گفتمان‌های رقیب به استخدام گرفته‌شده و موجبات تزلزل گفتمان غالب و هژمونیک شدن گفتمان رقیب را فراهم آورند.

عینیت گفتمانی

این واقعیت که تمامی فرم‌اسیون‌های اجتماعی در تمامی زمان‌ها می‌توانستند متفاوت باشند، به این معنا نیست که همه چیز پیوسته در حال تغییر است یا می‌توانیم امر اجتماعی را هر طور که بخواهیم شکل دهیم. امر اجتماعی همواره تا حدودی به شکل خاصی ساختاربندی شده است. گفتمان‌ها به اصطلاح سنگین و لختی‌ای دارند که کم‌وبیش ما را اسیر خود می‌کنند و همواره حوزه گسترده‌ای از عینیت وجود دارد که تفکر خارج از آن دشوار خواهد بود. آدمیان هم مانند جامعه در اصل به نحو اجتماعی شکل پیدا کرده‌اند (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۷۵).

عینیت گفتمانی به آن دسته از گفتمان‌ها اطلاق می‌گردد که چنان مستحکم تثبیت شده‌اند که تصادفی بودن آن‌ها به ورطه فراموشی رفته است. یکی از این گفتمان‌ها در جامعه ایران، گفتمان دین و مذهب است. رژیم پهلوی از ابتدا و با روی کار آمدن رضاشاه راهبرد به حاشیه کشاندن دین در جامعه را نصب‌العین خود قرار داده و سعی نمود با سکولاریزه نمودن جامعه، مسیر مدرنیزاسیون غربی را با سرعت بپیماید. این سیاست بعد از تبعید رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه و به خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد و قبضه کامل قدرت توسط وی با شدت بیشتر ادامه یافت. گرچه آیت‌الله بروجردی رابطه کاری نزدیک خود را با رژیم شاه حفظ کرد و این وضع حتی در زمانی که میان منافع رژیم و دستگاه روحانیت شیعه زیر رهبری او جدایی افتاد، ادامه یافت. با درگذشت [آیت‌الله]

بروجردی اعتبار معامله پیشین نیز از میان رفت. افزون بر این، او تنها کسی بود که می‌توانست شاه را به چالش بکشد. چکیده‌وار می‌توان گفت، مخالفان محافظه‌کار اصلاحات ارضی، در این زمان آن‌چنان در جامعه ایران پراکنده و به‌واسطه موضع ضداصلاحی خود به حاشیه رانده شده بودند که نمی‌توانستند چالشی جدی در برابر شاه ایجاد کنند (اسمیت، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

ولی این تمام ماجرا نبود، روحانیت شیعه نسبت به اعلام انقلاب سفید واکنش نیرومندی نشان داد. در ژانویه ۱۹۶۳ (بهمن ۱۳۴۱) تظاهرات پراکنده‌ای برگزار شد و بازار تهران سه روز تعطیل شد که منجر به بازداشت بسیاری از روحانیون، از جمله امام خمینی^(ره) شد. این تظاهرات برخلاف تظاهرات سازمان داده جبهه ملی دوم که به‌طور عمده از طبقه متوسط امروزی تشکیل می‌شد، به‌طور عمده متکی بر طبقه‌های پایین و متوسط سنتی بود (گازویوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۱۲). بعد از این و با ادامه موضع‌گیری‌های امام خمینی^(ره) علیه رژیم پهلوی و وقوع قیام ۱۵ خرداد در حقیقت تقابل بین مذهب پیروی ایشان و نظام حاکم وارد مرحله جدیدی گردید که از آن می‌توان به‌عنوان آغاز یک تقابل گفتمانی تا بهمن ۵۷ نام برد. قیام ۱۵ خرداد نه تنها محافظه‌کارانه و نه تنها رادیکال و دمکراتیک بود، بلکه قیام مردم بود علیه حکومت و همه گرایش‌ها را در برمی‌گرفت. رهبری آن در دست پیشوایان مذهبی، خاصه امام خمینی^(ره) بود و افرادش را بازاریان، دست‌فروشان، کاسب‌کاران و صنعتگران، دانشجویان، کارگران، بیکاران و فعالان سیاسی تشکیل می‌دادند. مذهب پوشش آن و ضدیت با استبداد عامل وحدت‌بخشش بود. در نتیجه نقش و اهمیت سنتی مذهب و مراجع شیعه به‌عنوان یک نیروی اجتماعی نیرومند و مستقل و روشن‌بینی رهبران مذهبی و پیروان آن‌ها در مورد ماهیت رویدادها (در مقابل آشفتگی رهبران جبهه ملی و حزب توده)، رهبری قیام را پیشوایان مذهبی به دست گرفتند ... در آن هنگام و بلافاصله پس از وقوع این حوادث، تنها جمع‌بندی صادقانه و هوشمندانه از قیام ۱۵ خرداد در خارج از ایران (و چه بسا در داخل نیز) در مقاله‌ای کم‌آوازه از لمبتون ارائه شد:

«در پی آشوب‌های اخیر ادعا شده است که مخالفان اصلاحات ارضی و آزادی زنان آن‌ها را به راه انداخته‌اند. بی‌شک آن‌ها در این پیشامدها دست داشته‌اند، اما این ساده‌نگری بیش از حد خواهد بود که آشوب‌ها را ... یکسره به آن‌ها نسبت دهیم ... اگر این احساس

وجود نداشت که ظلم از تمامی حد و مرزهای معقول فراتر رفته است، بعید می‌نماید که اعتراض به شکلی که دیدیم بروز می‌کرد... نکته جالب توجه این است که چگونه هنوز مخالفت سیاسی تا اندازه زیادی در پوشش مذهبی ابراز می‌شود» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۷۳).

گرچه لمپتون به‌راستی علت اصلی این آشوب‌ها و اعتراضات به‌طور تقریبی فراگیر را ناشی از «فراتر رفتن ظلم از تمامی حد و مرزهای معقول» عنوان می‌دارد ولی در انتهای کلام از موضوعی یاد می‌کند که به نظر می‌رسد خود وی از عمق آن بی‌خبر یا غافل بوده است. «مذهب» ۱۵ خرداد در حقیقت تقابل گفتمان مذهبیون و سلطنت است. مذهب یعنی همان ظرف گفتمانی که سال‌ها در میان مردم ایران از نفوذ و جایگاه بسیار رفیعی برخوردار بوده و در بسیاری از مقاطع تاریخی سرمنشأ تحولات بزرگی قرار گرفته است. در حقیقت رهبران و تشویق‌کنندگان در قیام ۱۵ خرداد پیش از آنکه گفتمان ملی‌گرایی را دست‌مایه‌ای برای قیام قرار دهند از بن‌مایه گفتمانی استفاده کردند که مردم با آن بیگانه نبوده و آن را از صدها سال پیش و حتی پیش از ورود اسلام با اعماق جان پذیرفته بودند. «مذهب» در حقیقت نقطه آغازی بود که بعد از سال‌ها دوباره بهانه‌ای برای خروش قرار گرفته و مردم دوباره آن را پذیرفتند. بعد از قیام ۱۵ خرداد روحانیت... شیعه نیز به‌شدت سرکوب شد و آیت‌الله خمینی^(ره) در تبعید ماند، یارانش در ایران... مکرر بازداشت و زندانی شدند، دیگر روحانیان و غیر روحانیان فعال نیز سرکوب شدند، از جمله رهبران نهضت آزادی، نویسنده و مبارز علی شریعتی و آیت‌الله محمدرضا سعیدی که ظاهراً زیر شکنجه نیروهای امنیتی کشته شد. ساواک تلاش‌های گسترده‌ای برای رخنه در شبکه امام خمینی^(ره) و دیگر سازمان‌های روحانیان کرد. دولت نیز کوشید با در اختیار گرفتن بسیاری از مدارس اسلامی، کاهش کمک‌هزینه‌های روحانیان و طلاب، کنترل خود روی روحانیت را بیفزاید و پشتیبانی مردمی آن را تضعیف کند و کوشش کرد امور مالی روحانیت را از طریق سازمان اوقاف تنظیم و کنترل کند و از سپاه دین و اداره تبلیغات دینی برای تضعیف پیوندهای روحانیت با دیگر گروه‌های جامعه استفاده کند. به علاوه، برنامه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی دولت متوجه کاهش پشتیبانی ایرانیان طبقه متوسط و پایین از روحانیت بود (گازویوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۱۷-۳۱۶).

از طرف دیگر روحانیت شیعه پیوندهای نزدیک خود با طبقه متوسط سنتی و طبقه پایین شهری را حفظ کرده بود و در آزدگی این طبقات از رشد دنیوی شدن و غربی شدن، فساد اخلاقی طبقه بالا و خانواده سلطنتی، پیوندهای نزدیک ایران با آمریکا، رژیم صهیونیستی و دیگر کشورهای غربی سهیم بود. افزون بر این، با تباهی طبقه زمین‌دار، در نتیجه برنامه اصلاحات ارضی، طبقه متوسط سنتی و طبقه پایین شهری متحدان عمده روحانیت شیعه شدند که در نتیجه بیش از پیش با دیدگاه‌های این طبقات همدلی نشان می‌داد و آن را بیان می‌کرد. روحانیت از برنامه اصلاحات ارضی شاه، تلاش‌های شاه برای تغییر موقعیت زنان و از تلاش‌های منظم او برای سرکوب روحانیان فعال و کسب کنترل امور مالی و نهادهای روحانیت بسیار خشمگین بودند. بسیاری از اعضای روحانیت، مخالفت با رژیم شاه را در ۱۹۶۰ (دهه ۴۰ ه.ش) شروع کرده بودند و گروه کوچک اما رشد یابنده‌ای از آنان با شبکه [امام] خمینی یا دیگر گروه‌های تندروی اسلامی همراه شدند؛ بنابراین اتحاد طبقه متوسط سنتی، طبقه پایین شهری و روحانیت شیعه جزء کلیدی مهم دیگری در ائتلاف انقلابی شد (گازوویروسکی، ۱۳۷۱: ۳۵۳-۳۵۲).

در این خصوص، تنها این طبقات متوسط سنتی و طبقات پایین جامعه نبودند که حول گفتمان انقلابی امام خمینی^(ره) گرد آمده و وی را حمایت نموده و رویه‌ای انقلابی به خود گرفتند. بعد از کودتای ۱۳۳۲ دولت پهلوی در برخورداری از حمایت طبقه متوسط جدید با مشکل مواجه شد. اکثر روشنفکران مجدد از فعالیت سیاسی مستقل منع شدند و به هواداری خود نسبت به باقیمانده جبهه ملی یا چپ غیر توده ادامه دادند. شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان یا مخالف رژیم بوده یا نسبت به آن دلسرد بودند. رشد سریع دانشجویان چه در داخل و چه در خارج با روند جهانی تندرو شدن جوانان منطبق گردید. پیروی حرکت آزادی‌خواهی عقیم اوایل ۱۳۴۰، تعدادی از دانشجویان ایرانی افکار انقلابی و چپ را اتخاذ نموده و سازمان‌های سیاسی، انقلابی یا چریکی را تشکیل دادند. در خارج از ایران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ایالات متحده و اروپا با هزاران عضو و هوادار، تبدیل به پرسروصداترین سازمان مخالف با رژیم در طی سال‌های ۵۰-۴۰ شد (اشرف، بنوعیزی، افروغ، ۱۳۷۲).

از طرف دیگر و در کشاکش تضاد روند مدرنیزاسیون و ذات استبدادی رژیم، شاهد تولد روشنفکران دینی که برداشتی متفاوت از دین ارائه می دهند، هستیم. این برداشت نه با برداشت سکولارها مطابقت داشت و نه با برداشت مذهب‌بیون سنتی. روشنفکرانی نظیر دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و... که با بهره‌گیری از علم روز سعی در بازتعریف دین به صورتی کاملاً انقلابی و تحول‌خواه دارند. شاید به جرأت بتوان گفت این روشنفکران نقطه اتصال طبقه متوسط جدید و دانشجویان با طبقه مذهب‌بیون و روحانیون انقلابی شدند. وجود این روشنفکران مذهبی و به‌طور تقریبی بی‌بدیل در تاریخ روشنفکران و مذهب‌بیون، موجب موج جدیدی در قشر عظیم جوانان و به‌خصوص دانشجویانی که به‌صورت روزافزون بر تعدادشان افزوده می‌شد، گردید.

طبقه متوسط جدید که تحت هدایت روشنفکران دینی دانشگاه‌ها قرار داشتند و تضاد عمیق میان آن‌ها و حکومت، تسخیر ذهن مردم را با استفاده از فرهنگ غربی (مورد نظر حاکمیت) با شکست روبه‌رو ساخت. ایدئولوژی شاهنشاهی در دنیای مدرن با الگوهای نوین حکومتی در جهان، همسو نبود (کفاش، ۱۳۹۱) و درنهایت همین تضاد منجر به تقابل بین این دو نوع تفکر مدرن (روشنفکران مذهبی و مدرنیته شاهنشاهی مدنظر رژیم) شده و موجبات شکست رژیم را فراهم نمود.

شریعتی بسیاری از روشنفکران جوان شهری را به نهضت اسلامی جذب کرد که به گروه خط مقدم مخالفان رژیم شاه پیوستند. یکی از کسانی که با خون خود جمهوری اسلامی را بر این جهان بنیان نهاد و راه بهشت را در آن جهان به جان خریدند؛ مستقیم یا غیرمستقیم شاگردان شریعتی بودند (بهداد و معمایی، ۱۳۹۳: ۲۲).

از طرفی رهبران مذهبی انقلاب نیز به هیچ عنوان درصدد طرد کلیه مفاهیم مدرنیته نبودند. حتی با برخی از مفاهیم مدرنیزاسیون از نگاهی دینی، مؤیدگرایانه برخورد نموده و همین تعادل باعث شد از قدرت جذب بسیار بالایی برخوردار گردند. از طرفی مفاهیم عدالت و تعادل نقشی محوری را در فلسفه اجتماعی امام خمینی^(ره) و در سمت‌گیری استقرار دولت اسلامی در سال ۱۳۵۷ بازی می‌کرد. این تعادل بود که بنا بود عناصر ذاتاً متضادی را به کلیتی هماهنگ و یکدست تبدیل کند. میشل فوکو در ذکر مشاهدات خود در

جریان وقایع انقلاب ایران و تکثیر و پخش سخنرانی‌های امام خمینی^(ره) عنوان می‌دارد؛ بسیاری از این موعظه‌ها را ضبط کرده‌اند و کاست‌ها در سراسر ایران دست به دست گشته است. نویسنده‌ای که به هیچ معنی متدین نبود یکی از این کاست‌ها را در تهران برای من گذاشت. در آن نه گذشته‌گرایی احساس می‌شد و نه گریز، نه بی‌سامانی و نه ترس (فوکو، ۱۳۷۷: ۲۹).

در حقیقت عینیت گفتمان دین در میان جامعه ایران، موضوعی بود که شاه با سهل‌انگاری یا با بی‌توجهی از کنار آن عبور کرد. وی یا نتوانست یا نخواست این عینیت گفتمانی را درک کرده و قدرت پیوند تنگاتنگ مردم با دین و روحانیت را بپذیرد. شاید وی رابطه علما با دین در اسلام و به‌خصوص مذهب تشیع را همانند رابطه کشیشان با دین مسیحیت قلمداد می‌نمود. در هر حال ارتباط تنگاتنگ علما با دین و جامعه ایران، این امکان و توانایی را به آن‌ها می‌داد که بتوانند جامعه را علیه هر گفتمان غیری، بسیج کرده، سازمان داده و بشورانند.

دسترسی گفتمانی

از طریق مفهوم «قابلیت دسترسی»^۱ می‌توان تبیین کرد که چگونه در طول بحران‌ها، بعضی گفتمان‌ها نسبت به دیگران با استقبال و موفقیت بیشتر روبه‌رو می‌شوند. اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به‌طوری که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد، مفهوم قابلیت دسترسی کمک می‌کند تا پیروزی گفتمان خاصی تضمین شود؛ بنابراین امکان پیروزی یک گفتمان تنها به علت ویژگی‌های ذاتی آن نیست، بلکه به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای به‌طور کامل آشفته به نظر می‌رسد. این موضوع از دو جنبه قابل بررسی است؛ (۱) افزایش بسیار سریع مهاجرت به شهرها و رشد سریع جمعیت شهری که موجبات دسترسی مبلغان گفتمان‌های انقلابی را به مردم و برعکس فراهم می‌آورد؛ (۲) فراگیری رسانه‌های ارتباطی (مثل نوار کاست و ...) و استفاده بهینه نخبگان انقلابی از این فرصت.

یکی از دلایل رشد سریع طبقه متوسط امروزی در ایران را باید ناشی از مهاجرت سریع و گسترده روستاییان به شهرها قلمداد نمود. میزان تغییرات جمعیت به تفکیک شهرنشینی یا روستایی از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ قریب به چهار درصد بوده، در صورتی که این تغییر در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ یعنی فقط ظرف پنج سال قریب به پنج درصد بوده و این روند با شتاب روزافزون در سال‌های ابتدایی دهه ۵۰ تا سالی یک درصد سرعت گرفته و بر میزان شهرنشینی افزوده می‌گردد (ازغدی، ۱۳۸۲: ۷). در حقیقت از بین رفتن عامل بسیار مهم کنترل روستانشینان، یعنی بزرگ‌مالکان و زمین‌داران به دلیل اصلاحات ارضی، بدتر شدن وضعیت معیشت، مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها، افزایش شدید شهرنشینی و حاشیه‌نشینی و مشاهده تبعیضات اجتماعی، تنهایی و رهاشدگی در محیط نو و جدید شهر، فقر و بیکاری ناشی از مشکلات اقتصادی ابتدایی دهه ۵۰ و... این جمعیت شهرنشین را که کماکان تحت تأثیر ادراکات عینیت یافته مذهبی هستند، در موقعیتی قرار داد که دسترسی رهبران انقلابی را به آنان به‌شدت سهل‌الوصول نمود.

از طرفی باید اذعان داشت روستاییان مهاجر به شهرها اگرچه خود به‌طور عمده در حاشیه شهرها بودند و از جمله طبقه پایین جامعه محسوب می‌شدند، ولی فرزندان آنان به‌خصوص با گسترش امکانات تحصیل و... به‌طور عمده از این امکان برخوردار شدند که ضمن راه یافتن به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، در عمل در طبقه متوسط امروزی جامعه قرار گیرند. یکی از تبعات این مهاجرت و این تغییر پایه طبقاتی از کشاورز روستایی به کارگر شهری و از طبقات پایین به طبقه متوسط امروزی، دسترسی بیشتر جامعه به مبلغان گفتمان رقیب حاکمیت و برعکس، دسترسی مبلغان گفتمان انقلابی به مردمی بود که تا پیش از آن در روستاها به دور از دسترس قرار داشتند. مبلغانی که تا پیش از اصلاحات ارضی و حتی پس از آن از امکانات و توانایی محدودی برای حضور در روستاها برخوردار بودند، الآن به‌راحتی در داخل شهرها با انبوهی از مردمی مواجه و در تعامل بودند که هنوز به ریشه‌های گفتمان عینیت‌یافته خود یعنی گفتمان دینی وابسته بودند. در حقیقت مهاجرت روستاییان به شهرها و ارتقای پایه طبقاتی آنان، این دسترسی‌ها را تسهیل، تسریع و اثربخش‌تر نمود.

از سوی گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرایی مورد نظر رژیم حاکم و حتی گفتمان چپ انقلابی شایع در آن روزگار چنان حاوی برخی عناصر و وقته‌های نامأنوس برای مردم ایران بود که کمتر مورد توجه و اقبال آنان قرار می‌گرفت. این گفتمان‌ها حاوی اصطلاحاتی بودند که برای اکثریت مردم ناآشنا بوده و دسترسی به کنه آن گفتمان‌ها را برای مردم سخت و مشکل می‌نمود، از سوی دیگر گفتمان دینی امام خمینی^(ره) دارای زبان همه‌فهم، عامیانه و تهی از اصطلاحات تخصصی و پیچیدگی‌های نظری دیگر گفتمان‌ها بود و این امر دسترسی به آن را برای توده‌ها بسیار آسان‌تر می‌کرد... این گفتمان با برجسته کردن نشانه‌های بازتفسیر شده‌ای چون ولایت، شهادت و امامت و ارائه تفسیری ویژه از دین‌داری در هویت‌بخشی به توده‌های مذهبی بسیار کامیاب بود (رحیمی‌نیا، ۱۳۹۳). در حقیقت میزان دسترسی گفتمانی باعث افزایش موفقیت نفوذ گفتمان در جامعه هدف خواهد شد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

الف. نتیجه‌گیری

جوامع بشری در طول تاریخ از دو طبقه عمده الیت‌ها (اعیان و اشراف و روحانیون مذهبی) و توده‌های مردم که به‌طور کلی رعایا خوانده می‌شدند، تشکیل می‌گردیدند. ولی با رشد شهرنشینی و متعاقب آن رشد طبقه متوسط که در میانه این دو طبقه قرار می‌گرفت، جوامع بشری، از اقتصاد کشاورزی و دامی به‌طور عمده خودبسند، به سمت اقتصاد صنعتی، تجاری و در نهایت اقتصاد مبتنی بر گسترش علم تغییر مسیر داد. در حقیقت رشد طبقه متوسط و اهتمام برخی از حاکمان به این موضوع، حرکت بر لبه تیغ بوده و عدم توجه به مقتضیات آن، باعث مشکلات عدیده‌ای برای نظام‌های حاکمیتی شده است.

محمدرضا شاه برای تقابل با بزرگ مالکان و زمین‌داران عمده که بخش عظیمی از جامعه ایران را در سیطره خود داشته و همین امر قدرت زیادی را برای آن‌ها جهت نفوذ و دخالت در قدرت فراهم می‌آورد، سعی نمود با گسترش طبقه متوسط، ضمن تهی نمودن حوزه قدرت آنان، نیرویی عظیم را جهت پیشبرد اهداف خود، در راستای مدرنیزاسیون

مدنظر خود پدید آورد. ولی عدم توجه وی به مقتضیات گسترش این طبقه اجتماعی، به‌عنوان یکی از دلایل عمده سرنگونی وی قلمداد می‌گردد.

حکومت‌های مردم‌سالار ناگزیر از گسترش طبقه متوسط بوده و حاکمان این‌گونه نظام‌های حکومتی، خواه‌ناخواه با این رویداد اجتماعی مواجه خواهند شد.

البته باید اذعان داشت گسترش طبقه متوسط دارای مزایای بسیاری در استحکام جوامع توسعه‌یافته و حتی در حال توسعه بوده و گواهان تاریخی همگی دال بر نقش‌آفرینی مستقیم یا غیرمستقیم بر روند مثبت یا منفی تحولات اجتماعی داشته و از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

در جنگ‌های شناختی از عوامل مختلفی برای تغییر باورها، اعتقادات و مبانی ذهنی جوامع هدف استفاده شده تا جوامع در بزنگاه‌های تاریخی آن‌چنان عمل کنند که طراحان این جنگ‌ها خواهان آن هستند. هدف از اقدامات شناختی تأثیر بر انگاره‌های گفتمانی و اصول هژمونیک گفتمان غالب است تا جامعه در مقاطع حساس تاریخی، مسیری مطابق با نیت آنان را برگزیند. البته بررسی تحولات اجتماعی و تأثیر آنان بر گفتمان‌ها، بخشی از کل یک جنگ شناختی تمام و کمال محسوب گردیده که در این نوشتار سعی در بررسی بخش بسیار کوچکی از این تحولات و تأثیرات آن شده است که به‌طور قطع بررسی همه‌جانبه آن نه در این مجال که نیاز به تشکیل مؤسسات بسیار گسترده و صرف زمان بسیار دارد.

جوامع انسانی به‌طور دائم عرصه تقابل و تعامل گفتمان‌هاست و تحولات مختلف اجتماعی اعم از کوتاه‌مدت یا بلندمدت، می‌تواند به‌عنوان عاملی در جلب نظر یا دوری مردم به این گفتمان‌ها محسوب گردد. تحولات کلانی از جمله مدرنیزاسیون مد نظر حاکمیت پهلوی در قالب اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، قیام ۱۵ خرداد، تبعید امام خمینی^(ره)، دستگیری و اعدام برخی انقلابیون اعم از گروه‌هایی با مشی مسلحانه، چپ‌گرایانه و ... و حتی بسیاری از اتفاقات به غایت ساده‌تر نظیر گسترش تکنولوژی نوار کاست یا حتی حوادثی نظیر حادثه سینما رکس آبادان یا کشته شدن سرباز فراری از یگان مربوطه با هدف پیوستن به مردم، توسط فرمانده خود و ... باعث تزلزل بیش از پیش هژمون

گفتمان حاکم و هژمونیک شدن گفتمان‌های رقیب شد که هر کدام می‌تواند موضوع تحقیق تحلیل‌گران وقایع اجتماعی در خصوص تأثیر آن‌ها بر تحولات گفتمانی جامعه قرار گیرد. حتی ویژگی‌های شخصیتی رهبران و نخبگان گفتمان‌های رقیب نیز بر اقبال یا عدم اقبال جامعه به آن گفتمان مؤثر خواهد بود. تمام این موضوعات در حقیقت جزئی از کل یک جنگ شناختی است که به مرور بر اذهان جامعه تأثیر گذاشته و باعث می‌شود در بزنگاه بهمن ۱۳۵۷ مردم نه آن‌چنان که حاکمیت تصور می‌نمود، بلکه آن‌چنان که انقلابیون و امام خمینی^(ره) می‌خواست عمل کنند. جنگ شناختی اگرچه ممکن است اصطلاح جدیدی تصور گردد ولی سابقه‌ای بسیار تاریخی در تحولات اجتماعی در طول هزاران سال داشته و اندیشمندان علوم انسانی با بررسی و کشف ابعاد مختلف آن در چند دهه اخیر از این توان برخوردار شده‌اند که با طرح‌ریزی جنگ‌های شناختی، مسیر جوامع را آن‌چنان که خود می‌خواهند سامان و هدایت نمایند. با این منظر، هر تحول و حتی هر اتفاق ساده می‌تواند در اختیار طراح جنگ شناختی قرار گرفته یا در مقابل آن قرار گیرد. اتفاقات ریز و درشتی که در سال‌های اخیر در سطح جامعه ایران به وقوع پیوسته است، هر کدام در تقابلات گفتمانی جامعه در جهت استیلای بیشتر برخی گفتمان‌ها یا تزلزل مفاهیم گفتمان‌های دیگر جای گرفته و موضع‌گیری‌های اجتماعی را در بزنگاه‌های تاریخی رقم زده است.

این امر به‌خوبی نمایانگر حساسیت توجه و دقت نظر بر بررسی هر نوع تحول و حوادث در عرصه اجتماع و جامعه است. هر حادثه، اتفاق، تحول و حتی هر تصمیم‌گیری سیاسی و... ممکن است در ظاهر فاقد هرگونه تبعات باشد، ولی از این امکان برخوردار است، در تغییر جایگاه انگاره‌های ذهنی گفتمان غالب بر جامعه تأثیر گذاشته و به مروری نادیدنی، استیلای آن را در جامعه تغییر داده و به گفتمان‌های رقیب، جایگاهی هژمونیک اعطا کند. از منظر لاکلاو و موف هژمونیک شدن یک گفتمان به معنای موفقیت آن در تثبیت معانی مورد نظر خود و تثبیت نظام معنایی مطلوب خویش در ذهنیت اجتماع، هر چند به‌طور موقت، می‌باشد. در صورت تغییر گفتمان غالب در اذهان جامعه، این نخبگان آن گفتمان هستند که مورد قبول جوامع قرار گرفته و هدایت آن را بر عهده می‌گیرند.

در عصر ارتباطات و بی‌اثر شدن ابزار کنترل رسانه‌ها، پیروز میدان آن طرفی خواهد بود که بتواند با استفاده از مفصل‌بندی تحولات اجتماعی در گفتمان مورد نظر خود، گفتمان غالب بر جامعه را آن‌گونه که خود می‌خواهد، سامان و هدایت کند. این امر لزوم توجه به تحولات اجتماعی از منظر تأثیر این تحولات بر تحکیم یا تضعیف هژمونی گفتمان غالب را نمایان می‌سازد. در واقع بی‌تفاوتی مسئولان امر به این مهم، می‌تواند تبعات ناگواری را به دنبال داشته و افول گفتمان مورد قبول حاکمیت را در پی داشته باشد.

به نظر لاکلاو و موف مفصل‌بندی‌های سیاسی، نوع فکر، عمل ما و شیوه شکل‌گیری جامعه را تعیین می‌کنند. نظام روابط اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌هایی مفصل‌بندی‌شده از گفتمان‌ها، همواره ساخته‌ای سیاسی است، در نتیجه حوزه گفتمان حاکمیت باید از این ظرفیت، توانایی، امکان و البته انعطاف برخوردار باشد که مفاهیم مختلف را به‌سرعت در خود مفصل‌بندی کرده و این فرصت را از گفتمان‌های رقیب، سلب کند. با گسترش رسانه‌های عمومی و به‌خصوص فضای مجازی، گفتمان‌های رقیب و به‌انزوا رفته، در سطح جامعه این مجال را یافته‌اند که در دسترس قرار گرفته، ابراز وجود نموده و در معرض اذهان و افکار اجتماعی قرار گرفته و نخبگان خود را به مردم معرفی و به آنان بقبولانند. تحولات اجتماعی در صورت تکرار، هم‌ارزی با انگاره‌های عینی و البته به‌استخدام درآوردن دال‌های شناور، موجب می‌گردند هژمونی گفتمان‌های جدید با هژمونی گفتمان‌های جاری جایگزین شود.

تغییر انگاره‌های ذهنی جامعه، اغلب موضوعی که به‌یک‌باره اتفاق افتاده و عیان‌گردد، نخواهد بود و تأثیرات فوری بر مسیر جوامع برجای نخواهد گذاشت. همان‌گونه که در این مقاله نیز به آن پرداخته شد، حتی اتفاق بزرگی نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز این توانایی را نداشت که بتواند به یک‌باره هژمونی گفتمان حاکمیت را از بین برده و موجب هژمونیک شدن گفتمان انقلابیون و آزادی‌طلبان گردد. در طول سال‌های بعد از کودتا تا انقلاب اسلامی بهمن ۵۷، اتفاقات و تحولات بسیاری صورت پذیرفت تا به مرور و آهسته آهسته، هژمونی گفتمان حاکمیت از بین رفته و هژمونی گفتمان رقیب را باعث گردد.

از این روز سیاست‌گذاران و نخبگان جامعه باید به این امر توجه داشته باشند که ضمن رصد دائمی انگاره‌ها و ابعاد گفتمانی در جامعه، بر کلیه تحولات، اتفاقات، حوادث، تصمیمات و حتی سخنرانی‌های خود توجه داشته و ضمن در نظر داشتن تأثیرات شناختی این امور، موجبات تزلزل گفتمان غالب و مورد قبول و استیلای گفتمان‌های رقیب را فراهم نیاورند. این امر به‌طور قطع نیاز به تسلطی کافی بر ابزار ارتباطی به‌خصوص فضای مجازی و اداره آن به‌عنوان مهم‌ترین امکان دسترس‌پذیر نمودن گفتمان‌های جدید و مفصل‌بندی مفاهیم در آن گفتمان‌ها و معنا دادن و عینیت بخشیدن به دال‌های خالی در این گفتمان‌ها را دارد.

از طرفی مسئولان در تدوین برنامه‌ها و اتخاذ سیاست‌های گوناگون، باید ضمن تدوین پیوست شناختی و گفتمانی مورد قبول حاکمیت، همت گماشته و از این طریق تلاش نمایند تا اقدامات مختلف را وسیله‌ای در جهت هژمونی گفتمان مورد وثوق حاکمیت و تزلزل گفتمان‌های رقیب قرار دهند. در غیر این صورت حتی بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین و حتی مفیدترین برنامه‌های دولت‌ها، ممکن است به عاملی ضد گفتمانی و تزلزل‌زا در عرصه گفتمان حاکمیت تبدیل شده و لطمات بسیاری را بر میزان مشروعیت و مقبولیت نظام وارد نماید. در این مسیر نباید هیچ اتفاقی هرچند ساده از نظر دورافتاده و نادیده انگاشته شود. موضوعی مانند تصمیمی که حوادث آبان ۹۸ را رقم زد، بیش از تأثیرات فوری اجتماعی و امنیتی آن، موجبات تزلزل گفتمانی را باعث خواهد شد که در درازمدت و در بزنگاه‌ها، مشکلات عدیده‌ای را رقم خواهد زد که متخصصان شناختی باید اثرات آن را برآورد و در راستای ترمیم آن برنامه‌های لازم را تدوین و اجرا نمایند.

مثال بالا اگرچه به‌واسطه شدت و حدت از تأثیرات فوری و شدیدی برخوردار بود، ولی حوادثی به‌مراتب کوچک‌تر و دارای تأثیراتی کمتر، ولی در عین حال مداوم، به مرور و بدون ایجاد هیچ حساسیتی گفتمان غالب در سطح جامعه را دچار دگرگونی و دچار تغییر تدریجی خواهد نمود. این امر باعث خواهد شد مسئولین ضمن غافل ماندن از این تغییر، در مواقع حساس غافلگیر شوند.

ب. پیشنهاد

در آخر به نظر می‌رسد ایجاد مرکزی راهبردی برای رصد مداوم تأثیرات اقدامات شناختی دشمنان و حتی تأثیرات شناختی ناشی از سیاست‌های داخلی و تأثیر آن بر گفت‌وگو مورد قبول حاکمیت و همچنین ارائه راهکارهای لازم به مبادی ذی‌ربط، بسیار لازم و ضروری می‌نماید.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴)، «مردم در سیاست ایران (پنج پژوهش موردی)»، ترجمه بهرنگ رجبی، چاپ نهم، تهران: نشر چشمه.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۰)، «نقد و ارزیابی تحلیل گفتمان لاکلاو و کاربرد آن در سیاست»، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۲، شماره ۴، ۱۳۹۱، ص ۲۰-۱.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۲)، «تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)»، انتشارات سمت، چاپ اول.
- اسمیت، بنیامین (۱۳۸۹)، «نفت، توسعه دیرنگام و انقلاب»، ترجمه سعید میرترابی، انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
- اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی و افروغ، عماد (۱۳۷۲)، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، *فصلنامه راهبرد، زمستان ۱۳۷۲*، شماره ۲، صص ۱۰۲ تا ۱۲۶.
- بشیر، حسن (۱۳۸۵)، «تحلیل گفتمان دریچه برای کشف ناگفته‌ها»، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ چهارم.
- بهداد، سهراب و فرهاد معمانی (۱۳۹۳)، «طبقه و کار در ایران»، ترجمه محمود متحد، تهران: انتشارات آگاه.
- پریچهر، ابراهیمی (۱۳۷۶)، «طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران»، *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره ۹، صص ۱۹ تا ۵۰.
- پارکر، ریچارد (۱۳۸۶)، «افسانه طبقه متوسط در آمریکا»، ترجمه عبدالعلی دستغیب، *کیهان فرهنگی*، شماره ۲۴۸، صص ۱۹ تا ۲۴.
- تدرابرت گر (۱۳۷۹)، «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»، ترجمه علی مرشدی راد، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری‌نژاد، عفت (۱۳۸۵)، «اندیشه: نظریه عصیبت در مقدمه ابن خلدون»، *میان‌رشته‌ای، کیهان فرهنگی*، شماره ۲۴۳ و ۲۴۴، صص ۵۰ تا ۵۴.
- جهانگیری، سعید؛ طاهری، ابوالقاسم؛ ازغندی، علیرضا و ساعی، احد (۱۳۹۷)، «دولت رانتیر، طبقه متوسط جدید و بی‌ثباتی سیاسی در عصر پهلوی دوم»، *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، شماره ۲۷، صص ۷ تا ۲۶.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵)، «روش‌شناسی علوم سیاسی»، قم: دانشگاه مفید، *دوفصلنامه سیاسی*، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، شماره ۴۶-۴۵، صص ۱۱۳ تا ۱۴۲.

- رضوانی، روح‌الله (۱۳۹۳)، «دگرگونی اجتماعی»، پژوهشکده باقرالعلوم.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۰)، «توسعه و تضاد»، تهران: انتشار.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸)، «آناتومی جامعه»، تهران: انتشار.
- سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۴)، «قدرت گفتمان و زبان سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران»، تهران: نشر نی.
- شفیع‌فر، محمد؛ قاسمی، الهام و عباسی، رضا (۱۳۹۳)، «طبقه متوسط جدید و بی‌ثباتی در ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷)»، فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال چهارم، شماره ۱، صص ۲۱ تا ۳۸.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۸)، «تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰»، به اهتمام مجتبی مقصدی، تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷)، «ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟»، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: نشر هرمس، چاپ اول.
- قادری، طاهره و سجاد، کاوه (۱۳۹۴)، «بازشناسی طبقه متوسط جهانی (با توجه به طبقه متوسط آسیایی)»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۱۹۳ تا ۲۳۴.
- کسرای، محمدرحیم (۱۳۸۸)، «نظریه گفتمان لاکلاو و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۶۰-۳۳۹.
- کفاش، امید (۱۳۹۱)، «درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران»، تهران: قصیده‌سرا.
- کلاتری، عبدالحسین (۱۳۹۱)، «گفتمان از سه منظر زبانی شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی»، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- گازیوروسکی، مارک ج (۱۳۷۱)، «سیاست خارجی آمریکا و شاه، مبنای دولتی دست‌نشانده در ایران»، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- لاکلاو، ارنست (۱۳۷۷)، «گفتمان»، ترجمه حسینعلی نوروزی، تهران: انتشارات گفتمان.
- لاکلاو، ارنست و موف، شنتال (۱۳۹۳)، «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال»، ترجمه محمد رضایی، تهران: انتشارات نشر ثالث.
- محدثی، حسن (۱۳۹۰)، «تمایز نظریه اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی؛ راه‌حلی برای مشکل اسلامی‌سازی جامعه‌شناسی در ایران»، مطالعات اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۴، صص ۸۶ تا ۱۱۲.
- مسعودی‌نیا، محمد و محمدی‌فر، نجات (۱۳۹۰)، «طبقه متوسط جدید در ایران؛ تهدید یا فرصت»، فصلنامه سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸۳، صص ۶۰ تا ۷۳.

- موسوی، سید علی (۱۳۸۴)، «اسلام، سنت، دولت مدرن»، تهران: انتشارات نشر نی.
- واعظ، نفسیه (۱۳۸۸)، «تأثیر متغییر شخصیت در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در واپسین دهه حکومت پهلوی دوم»، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، شماره ۲، صص ۲۰۷ تا ۲۴۰.
- هزار جریبی، جعفر و صفری شالی، رضا (۱۳۸۹)، «بررسی نظری در شناخت طبقه متوسط (با تأکید بر طبقه متوسط جدید)»، *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی*، شماره ۵۰، صص ۶۳ تا ۹۰.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲)، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسه پهلوی»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، چاپ نوزدهم.
- یامین‌پور، وحید (۱۳۸۹)، «طبقه متوسط جدید، تفاوت (گسست) نسلی و بایسته‌های سیاست‌گذاری رسانه»، *فصلنامه رسانه*، شماره ۸۳، صص ۳۳ تا ۵۲.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۵)، «نظریه و روش در تحلیل گفتمان»، ترجمه هادی جلیلی، تهران: انتشارات نشر نی، چاپ ششم.